

بررسی انتقادی نسبت سعادت‌گرایی و استادپذیری در اندیشه کریشنا مورتی

kiani61@yahoo.com

محمدحسین کیانی / دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی، دانشگاه قم

دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۲۳ - پذیرش: ۱۳۹۷/۰۸/۱۹

چکیده

یکی از دیدگاه‌های بنیادین کریشنا مورتی - به‌مثابه اندیشه‌ای که می‌توان باورهای او را بر مبنای آن سامان داد - در این عبارت خلاصه می‌شود که حقیقت، نامتناهی و بی‌حد است؛ ناگزیر نمی‌توان آن را در قالب معین و به‌گونه ایدئولوژیک تبلیغ کرد. بر همین اساس، مسئله این مقاله بررسی و تحلیل انتقادی این ادعا خواهد بود و به این منظور نخست در مقام بررسی محتوا، این ادعا را در قالب دو گزاره بررسی خواهیم کرد: ۱. اگر حقیقت، ماهیتی یکسره نامتناهی دارد، ناگزیر هیچ‌گونه راهی به سوی آن وجود ندارد؛ ۲. از آن‌روی که مسیر معینی برای رسیدن به حقیقت وجود ندارد، ناگزیر نمی‌توان حقیقت را در قالب توصیه استاد و به‌گونه ایدئولوژیک تبلیغ کرد. سپس در مقام تحلیل انتقادی این دیدگاه، از دو منظر سخن خواهیم گفت: نخست در مقام بررسی ماهیت سعادت‌گرایی؛ به این معنا که لایتناهی بودن حقیقت و تأکید بر کسب سوپرکتیو آن، مستلزم انکار نقش استاد نیست؛ و دیگری بیان پارادوکس نهفته در ادعای مورتی؛ بدین عبارت که این ایده جامع نفی و اثبات بوده و تشبه امر (خَلَط مَبْحَث) نیز در آن رخ داده است.

کلیدواژه‌ها: حقیقت، تعالی، خدا، معلم، تکنیک معنوی، سازمان‌های دینی.

کریشنا مورتی (murti Krishna) یک تئوریسین معنوی - فلسفی و از فعالان انجمن بین‌المللی تئوسوفی (international theosophy society) در زمان مدیریت آنی بیزانت (Annie Besant) است. بیزانت در سال ۱۹۱۱م کریشنا مورتی شانزده‌ساله را به‌عنوان رهبر مذهبیان انجمن انتخاب کرد و او را مسیحی جدید و بودائی تازه لقب داد. این عمل با تأسیس تشکیلات «نظم ستاره» (Order of the Star) در بنارس هندوستان توسط انجمن تئوسوفی مصادف بود. هدف «نظم ستاره» مهیاسازی جهان برای ظهور معلم جهانی (World Teacher) تعیین شده بود؛ اما بنیان‌گذاران مؤسسه به سال ۱۹۲۷م تشخیص دادند که روزهای انتظار به سر آمده و کریشنا مورتی همان معلم موعود جهانی است. بدین‌سان، نقش معلمی و رهبریت معنوی کریشنا مورتی آغاز شد؛ اما مورتی چند سال بعد، یعنی به سال ۱۹۲۹م مؤسسه نظم ستاره را طی یک سخنرانی غیرمنتظره منحل کرد و فاز جدیدی از باورهای خویش را ارائه داد. وی به‌صراحت، وابستگی خود به هرگونه مذهب، دین، فلسفه و ملیتی را نفی کرد (میشل، ۱۳۷۶، ص ۳۷). این دوره که با تحول اساسی در اندیشه‌های کریشنا مورتی همراه است، همانی است که اکنون به‌مثابه تعالیم و باورهای اساسی او معروف شده و شهرت جهانی یافته است.

مورتی درباره موضوعات گوناگونی بحث کرده است؛ مسائلی نظیر حقیقت، ایمان، آزادی، مرگ، زندگی معنوی، ماهیت تفکر و محتویات ذهن، ماهیت ادیان و مذاهب و سازمان‌های دینی، خودشناسی، مسئله رابطه و ارتباط، ترس و لذت، مدیتیشن، ماهیت آموزش و پرورش و غیره. با بررسی تفکرات او نیز می‌توان ادعا کرد که بنیادی‌ترین اندیشه او - یا دست‌کم یکی از باورهای مبنایی او - که بر دیگر اندیشه‌هایش پرتو افکنده، این ادعاست که حقیقت نامتناهی و بی‌حد است و نمی‌توان آن را در قالب معین و به‌گونه ایدئولوژیک تبلیغ کرد (مورتی، ۱۳۷۶ الف، ص ۴۲).

به دیگر سخن، این همان ادعای مبنایی‌ای است که مورتی فصل جدیدی از تعالیم خود را بر اساس آن آغاز کرد.

بر همین اساس، مسئله این مقاله بررسی و تحلیل انتقادی این ادعا خواهد بود و به این منظور، نخست در مقام بررسی محتوا، این دیدگاه را در قالب دو ادعا بررسی خواهیم کرد: ۱. اگر حقیقت، ماهیتی یکسره نامتناهی، بی‌حد و غیرمقید دارد، ناگزیر هیچ‌گونه راهی به سوی آن وجود ندارد؛ ۲. از آن‌رو که مسیر معین‌شده‌ای برای رسیدن به حقیقت وجود ندارد، ناگزیر نمی‌توان حقیقت را متشکل و متعین نمود و آن را در قالب ایدئولوژی تبلیغ کرد. سپس در مقام بررسی این دیدگاه - به روش تحلیل و انتقادی - از دو منظر سخن خواهیم گفت: نخست در مقام بررسی ماهیت سعادت‌گرایی؛ و دیگری بیان پارادوکس نهفته در ادعای مورتی.

۱. تحلیل دیدگاه مورتی

۱-۱. مناظرتعالی و سعادت

تحول اساسی در اندیشه‌های مورتی، ناظر به این دیدگاه بنیادین و در قالب یک جمله شرطی است: اگر حقیقت ماهیتی یکسره نامتناهی، بی‌حد و مرز و غیرمقید دارد، ناگزیر هیچ‌گونه راهی به سوی آن نیست. او می‌گوید: «از آنجاکه حقیقت نامتناهی است، بی‌حد و مرز است؛ غیر مقید است؛ هیچ‌گونه راهی به سوی آن وجود ندارد؛ نمی‌توان آن را متشکل و متعین نمود؛ در چهارچوب هیچ مشکلاتی نمی‌گنجد. هیچ گروهی مجاز نیست تشکیلات بسازد و انسان را مجبور کند به راهی برود که آن تشکیلات پیش پایشان قرار داده‌اند تا کورکورانه از به اصطلاح هدایت‌های آن تشکیلات پیروی کنند» (مورتی، ۱۳۸۳، ص ۴۱؛ همو، ۱۳۷۶ الف، ص ۴۲).

کریشنا مورتی حقیقت را دارای ماهیتی سیال و نامتعیّن فرض می‌کند. تحصیل این حقیقت، در قالب تعالی‌گروی به دست می‌آید و کسب آن نیز به منزله تحصیل سعادت شخصی قلمداد می‌شود؛ اما آنچه به‌گونه‌ی مبنایی پراهمیت است و قبل از هر چیز باید به آن پرداخت، این است که حقیقت ماهیتی نامتعیّن دارد؛ در نتیجه، مسیر مشخص شده‌ای برای آن موجود نیست. کریشنا مورتی درباره این ادعا که «حقیقت، سرزمینی است بدون معبر و راهی به سوی آن نیست» (همان، ص ۱۳)؛ ذیل دو مسئله سخن گفته است: یکی خدا و دیگری ماهیت تعالیم خویش.

خدا به چه معناست؟ مورتی معتقد است که قبل از پاسخ به این پرسش، نخست باید به این مسئله توجه داشت: آیا آنچه را که دیگران درباره خدا می‌پندارند، قبول دارید؟ به عبارت دیگر، پرسش اخیر به‌مثابه پیش‌فرض پرسش درباره معنای خداست. در این باره، او معتقد است که باورهای هر انسانی موجب اختلال در درک شما از خداوند می‌شود. اینکه آن شخص چه کسی باشد نیز مهم نیست؛ حتی باورهای مسیح یا بودا نیز برای درک صحیح شما از خدا مخرب قلمداد می‌شود. باید ذهن را از هر عقیده‌ای رها کرد تا بتوان خداوند را یافت. لازمه درک خداوند، رهایی ذهن از تمام باورهاست. او معتقد است:

بنابراین برای شناخت خدا ذهن باید کاملاً آزاد باشد. در این حالت است که شما می‌توانید حقیقت را کشف کنید؛ نه به‌وسیله قبول خرافاتی که دیگران مطرح می‌کنند و یا کتاب‌هایی که در این زمینه می‌نویسند و یا رهنمودهایی که مرشدهای هندی می‌دهند. فقط وقتی که صاحب آزادی درونی و ذهنی بوده و از القائات خارجی فارغ هستید و از آرزوها و تمنیات خود خلاص شده‌اید و ذهنی روشن و شفاف دارید، در این صورت است که می‌توانید حقیقت و خدا را کشف کنید (مورتی، ۱۳۷۶ الف، ص ۴۲).

مسئله دیگر، در باب تعالیم شخص مورتی است. او می‌گوید: «می‌پرسید تعالیم من چیست؟ خودم هم نمی‌دانم. نمی‌توانم آن را در چند کلمه بگنجانم» (مورتی، ۱۳۸۳، ص ۲۲۳). سپس پاسخ تفصیلی به این پرسش می‌دهد. او نخست، ایده «تعلیم و تعلم» را مردود می‌داند و از ایده «سهیم بودن و همکاری» سخن می‌گوید. به دیگر عبارت،

به جای تعلیم دادن باید از شرکت دادن سخن گفت؛ به جای ارائه و دریافت کردن باید از سهیم کردن و همکاری سخن گفت؛ اما در نهایت، این ایده را مورد شکاکی قرار می‌دهد و می‌گوید: «آیا ما می‌توانیم در چیزی سهیم و شریک باشیم که در حیطه مان نیست؟! که در حیطه فکر نیست؛ که جهت و هدف ندارد؟! آیا می‌توانیم شریک باشیم؟ یا همه ما چنان سخت شرطی شده‌ایم که به هیچ وجه نمی‌دانیم معنای شریک بودن چیست؟» (همان، ص ۲۲۳). سپس به فاز جدیدی از بیان ماهیت تعلیم خویش می‌پردازد. مورتی می‌گوید: «می‌پرسید تعلیمات من چیست؟ پاسخ این است: تعلیمات این است که نه تعلیم‌دهنده‌ای است و نه تعلیم‌گیرنده‌ای. خود این، بخشی از تعلیمات است» (همان، ص ۲۲۷).

بدین سان مناط تعالی و سعادت چیست؟ او بر اساس اندیشه‌هایش چنین پاسخ خواهد دارد: «تعلیمات مهم نیستند. آنچه ضرورت دارد، شناخت هستی و خویشتن خویش است. سعی نکنید آنچه را که من می‌گویم، درک کنید. این را درک کنید که آنچه من می‌گویم می‌تواند به عنوان آینده‌ای عمل کند که شما خود را در آن می‌بینید. وقتی شما از نزدیک و با دقت به خود نگاه کردید، آینه دیگر اهمیتی نخواهد داشت. شما می‌توانید آن را دور بیندازید» (همان، ص ۲۲۷). بنابراین، حال که حقیقت سرزمینی بدون راه معین است، «شخص باید حقیقت را در آینه روابط کشف کند؛ رابطه با خویشتن خود و با مجموعه قضایا و پدیده‌های زندگی» (همان، ص ۱۳؛ مورتی، ۱۹۹۵، ص ۱۵۴). بر همین اساس، مورتی برای مراقبه ارزش زیادی قائل است. دلیل این امر نیز نهفته در معنایی است که از مراقبه به دست می‌دهد. وی معتقد است: «مدیتیشن یعنی فاصله داشتن از این جهان بدون قصد و غرض» (مورتی، ۱۳۸۲، ص ۲۶). بنابراین، مراقبه ارزش خود را به عنوان روشی برای گسستن از تمام باورها و تعلیم معنوی به دست می‌آورد و اینکه فرد با اتکا به ویژگی‌های درونی و با درون‌نگری به کشف حقیقت درونی دست یابد.

۱-۲. آثار مترتب بر ایده

حال که هیچ‌گونه مسیر مشخصی به حقیقت وجود ندارد - چراکه حقیقت ماهیتی یکسره غیرمقید دارد - ناگزیر نمی‌توان حقیقت را مشکل و متعین نمود؛ آن را در چهارچوب تشکیلاتی گنجانده و آن را در قالب ایدئولوژی تبلیغ کرد. کریشنا مورتی اذعان می‌کند:

انسان نمی‌تواند از طریق تشکیلات مبتنی بر تشریفات، از طریق مسلک‌ها و ایدئولوژی‌ها، از طریق مرشد‌ها، کشیش‌ها، اदार و شعایرشان و نیز از طریق دانش‌های فلسفی یا تکنیک‌های روان‌شناسی، به حقیقت رسد و از طریق آن به سوی حقیقت راه برد... باور، صرفاً یک امر فردی است و شما نمی‌توانید و نباید یک موضوع فردی را به صورت تشکیلات درآورید... بار دیگر این عقیده خود را تکرار می‌کنم که هیچ تشکیلاتی نمی‌تواند انسان را به سوی تعالی معنوی هدایت کند. اگر تشکیلات بدین منظور برقرار گردد، موجب تضعیف و وهم عزت و آزادگی آدمیان می‌شود و به طور اجتناب‌ناپذیری فرد را دچار فلج روحی و روانی می‌کند (مورتی، ۱۳۸۳، ص ۴۱؛ همو، ۱۳۸۲، الف، ص ۴۲).

مورتی با تبیینی که از ماهیت حقیقت ارائه می‌دهد، به این نتیجه می‌رسد که «حقیقت هیچ جاده‌ای ندارد؛ هیچ قرارگاهی ندارد؛ نه معبدی، نه مسجدی، نه کلیسایی، نه مذهبی و نه معلمی و نه فیلسوفی؛ و در نتیجه، هیچ کس نمی‌تواند شما را به سوی آن هدایت کند» (مورتی، ۱۳۸۲ الف، ص ۴۲). بدین سان، می‌توان آثار مترتبه بر تبیین او از حقیقت را ذیل دو مورد بررسی کرد:

نخست، انکار نقش استاد و معلم در تعالی‌گرایی و کسب سعادت؛ چنانکه می‌گوید: «منی‌توان به هیچ رهبر یا هیچ کتابی که پیرامون معنویت نوشته شده، تکیه کنیم...؛ زیرا هیچ‌یک از آنان یارای حل مسائل انسانی‌مان را نداشته‌اند» (میشل، ۱۳۷۶، ص ۱۲۵؛ مورتی، ۱۹۹۱، ص ۶۰-۶۳) یا اینکه می‌گوید:

در طول تاریخ، راهنمایان مذهبی این اطمینان را داده‌اند که اگر تشریفات مذهبی خاص را اجرا و ماترها Mantra (mahn- trah) و دعاهای معینی را نیز تکرار و از گوه‌های خاص پیروی نمایید و تمایلات خود را سرکوب کرده و افکار را کنترل کنید یا احساسات خویش را منزّه نگه داشته و خواست‌ها و آرزوها را محدود سازید و از زیاده‌روی در مسائل جنسی اجتناب بورزید، پس از تحمل کلیه ریاضت‌های ذهنی و بدنی به چیزی ماورای این زندگی کوچک دست خواهیم یافت...؛ اما یک ذهن شکنجه‌شده، یک ذهن شکسته و تقسیم‌شده، ذهنی که می‌خواهد از همه آشفتنگی‌ها فرار کند، ذهنی که جهان بیرون را انکار کرده و به وسیله اجرای دیسیپلین و تطبیق دادن‌های خود سنگ شده است، چنین ذهنی، هرچند هم که طلب و تلاش کند، باز همه چیز را بر طبق تجربیات خود می‌بیند (مورتی، ۱۳۸۲ الف، ص ۳۵).

بر همین مبنا، کریشنا مورتی در پاسخ به این پرسش که «آیا به خدا ایمان دارید؟» می‌گوید:

شما ممکن است به دو دلیل این سؤال را مطرح سازید: یا از روی کنجکاوی می‌پرسید تا بفهمید من چه فکر می‌کنم، یا آنکه می‌خواهید دریابید که خدا وجود دارد یا نه. اگر تنها کنجکاو باشید، طبیعتاً پاسخی وجود ندارد؛ اما اگر می‌خواهید برای خود کشف کنید که آیا خدا وجود دارد، باید بدون تعصب در این باره تحقیق کنید. باید با ذهنی تازه و باز و بدون باور یا عدم باور به آن رسید. اگر من بگویم خدا وجود دارد، شما آن را به عنوان باوری می‌پذیرید و به باورهای دیگری که دارید و مرده‌اند، می‌افزایید؛ و اگر بگویم خدا وجود ندارد، در واقع حامی بی‌ایمانان گشته‌ام (بلاو، ۱۳۷۶، ص ۷۹).

دوم، نقد تمامی ادیان و مذاهب، سازمان‌های دینی، تشکیلات مذهبی و ایدئولوژی‌های رسمی. مورتی با ایده‌ای که به دست می‌دهد، ناگزیر اذعان می‌کند که «دیگر نمی‌توان به هیچ سنتی وابسته بود» (مورتی، ۱۳۸۲ الف، ص ۴۲) و بر همین اساس نیز به نقد ادیان و مذاهب می‌پردازد. از آن رو که: اولاً ادیان و مذاهب، جملگی ساختگی‌اند: «تمامی باورها از مسیح‌گرایی، هندویسم و آیین بودا و... پوشش اندیشه‌اند، که در راستای زمان، نوشتارها، نمادها و فرآورده‌های دست و ذهن تداوم یافته‌اند و همه آنها در جهان مدرن کنونی نیز دین خوانده می‌شوند. آنها به راستی دین نبوده، بلکه پنداری رمانتیک، احساساتی، تسکین‌دهنده و خرسندکننده هستند» (مورتی، ۱۳۷۶ ب، ص ۱۲۱؛ همو، ۱۳۷۶ الف، ص ۲۲۰)؛ ثانیاً دین و مذهب مانع آزاداندیشی و آزادی کردار بوده و موجب نابودی خلاقیت و ابتکار می‌شود: «دین و مذهب نمی‌تواند آزادی بدهد؛ زیرا چنین کاری نقض غرض است. آنان برده ستایشگر می‌خواهند؛

آن وقت بیایند به برده خود آزادی بدهند؟ آزادی در هیچ خانقاه و گوشه‌ای یافت نمی‌شود. از طریق هیچ سیستم و الگوی نظری یافت نمی‌شود» (مورتی، ۱۳۷۸، ص ۱۵۳)؛ یا اینکه:

مرشدها که همه به انسان می‌گویند چنین و چنان کن و در ازای اطاعت از آنها، به پیروان خود وعده مدینه فاضله می‌دهند، ما را تبدیل به یک ماشین کور و مطیع می‌کنند. ریشه کلمه اطاعت به معنای گوش کردن و شنیدن است. وقتی دیگری چیزی را به طور مستمر به شخص می‌گوید، آن شخص رفته‌رفته میل به اطاعت پیدا می‌کند. وقتی من از درون آزاد باشم و از خودم چیزی بیاموزم، درباره دیگران نیز می‌آموزم. یک ذهن آزاد، اطاعت کننده نیست (مورتی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۲).

سوم، ادیان و مذاهب، موجب اختلاف‌ها و جنگ‌های بسیار شده‌اند: «مذاهب سعی کرده‌اند تا عامل وحدت و یگانگی باشند؛ ولی موجب گسیختگی و پراکندگی بیشتری شدند و جنگ‌ها و عذاب‌ها را به همراه داشته‌اند» (مورتی، ۱۳۷۸ الف، ص ۲۰۷؛ همو، ۱۳۸۲ ج، ص ۶۵).

۲. تحلیل انتقادی دیدگاه مورتی

۲-۱. سعادت‌گرایی (نسبت تعالی و استاد)

کریشنا مورتی در مقام تبیین سعادت‌گرایی، نخست معتقد است که حقیقت وجود دارد و آدمی به فهم حقیقت نیز تواناست؛ بنابراین رسیدن به سعادت امکان‌پذیر است؛ دوم آنکه، به دلیل بی‌حد و لایتناهی بودن حقیقت، دستیابی به حقیقت، مستلزم تبعیت از روش فرمایشی و از پیش تعیین شده نیست. در واقع، هر فرد انسانی بدون وساطت هر غیری، خود به تنهایی باید به حقیقت نائل شود. او نیز همانند اغلب رهبران جنبش‌های دینی، برای رسیدن به سعادت، به انجام مراقبه تأکید می‌کند؛ چرا که مراقبه موجب درون‌نگری می‌شود و درون‌نگری قادر است تا حقیقت و سعادت را - بدون تبعیت از هر سیستم یا معلمی - برای انسان فراهم آورد؛ به عبارت دیگر، مورتی رابطه وثیقی میان حقیقت و سعادت ترسیم می‌کند؛ گویی رسیدن به حقیقت، به‌مثابه تحصیل سعادت است. در این میان، مسئله مورتی پیرامون نحوه رسیدن به حقیقت است؛ به اینکه فرد برای دستیابی به حقیقت، چگونه و بر اساس چه روشی عمل خواهد کرد.

مورتی در مقام تبیین نحوه رسیدن به حقیقت، نقش هر سیستم و معلم را یکسره انکار می‌کند؛ چرا که - اگر به دید خوش‌بینانه عقیده مورتی را تقریر کنیم - هر معلم درک منحصر به فرد خود از حقیقت را اشاعه می‌دهد و سیستم‌ها نیز یکسره بر اساس چنین درک‌های منحصر به فردی شکل می‌گیرند؛ حال آنکه به زعم او، حقیقت و سعادت‌گرایی، مبتنی بر فردگرایی محض و فارغ از هر باور سیستمی و به دور از توصیه هر معلمی به ارمغان می‌آید.

کریشنا مورتی معتقد است که شخص باید حقیقت را در آئینه روابط کشف کند؛ رابطه با «خویشتن خود» و با مجموعه قضایا و پدیده‌های زندگی. البته هر انسانی حقیقت و مسیر سعادت را در رابطه با خویشتن و در برخورد با مجموعه قضایا و پدیده‌های زندگی کشف می‌کند؛ چنان‌که علامه طباطبایی سعادت هر چیزی را در رسیدن به خیر

وجودش خلاصه می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۸) و بر مبنای رسیدن به خیر وجودی است که روابط خود با پدیده‌ها را سامان می‌دهد؛ اما این طریقه کشف حقیقت نیز به معنای انکار نقش معلم و سیستم تلقی نمی‌شود؛ چرا که شخص همواره با تصور و تصدیق عقل خویش حقیقت را کشف و از آن پیروی می‌کند. تصور و تصدیق نیز در برخورد با مجموعه پدیده‌ها و قضایای زندگی رقم می‌خورد. به‌هرحال، آنچه حقیقت قلمداد می‌شود، مستلزم تصدیق فرد است؛ و تصور اولیه، اگر توسط هر فردی - اعم از معلم - پیشنهاد شود، در نهایت با تصدیق شخص، به‌مثابه حقیقت تلقی می‌شود.

از امام کاظم علیه السلام چنین نقل شده است: «يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ، حُجَّةَ ظَاهِرَةً وَ حُجَّةَ بَاطِنَةً، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَيْمَةُ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ؛ ای هشام! خدا بر مردم دو حجت دارد: یکی حجت ظاهری و یکی حجت باطنی؛ حجت ظاهری رسولان و انبیا و امامان هستند و حجت باطنی، عقل‌هاست» (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۱۶). در توضیح این حدیث باید اشاره کرد که نبی (معلم) و عقل نیز هر دو اعتبار یکسان دارند و هر دو مکمل یکدیگر قلمداد می‌شوند؛ به نحوی که هر یک بدون دیگری، انسان را به سعادت واقعی رهنمون نمی‌سازد؛ اما اگر پیامبری به تبیین راه رسیدن به سعادت پرداخت، فرد با درک عقلی، پیام را تأیید یا انکار کرده، مبتنی بر آن نیز عمل می‌کند. اگر فردی تبیین پیامبر را تأیید نمود و مبتنی بر آن نیز عمل کرد، پیامبر می‌تواند آن فرد را مورد خطاب قرار دهد که عقل تو نیز اکنون گفته مرا تصدیق کرد. در واقع، گویی من همانی می‌گویم که عقل تو می‌گوید. از این عبارت، روشن می‌شود که در مسیر سعادت‌گرایی، در نهایت فرد با رجوع به درون و با تصدیق عقل است که راه سعادت را می‌پیماید؛ چرا که حجت بیرونی (پیامبر) زنگار حجت درونی را می‌زداید و فرد به تصدیق حجت درونی در مسیر سعادت‌گرایی گام برمی‌دارد. از همین روست که امام می‌فرماید: «... أَكْمَلَهُمْ عَقْلًا أَرْفَعَهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛ هر کس عقلش کامل‌تر باشد، درجه‌اش در دنیا و آخرت بالاتر است» (همان، ص ۱۶).

از سوی دیگر، راه رسیدن به سعادت، مسئله‌ای بدیهی نیست که تنها با کنکاش درونی دریافت شود؛ چنان‌که ملاصدرا می‌گوید: «گاهی انسان به علمی اشتیاق پیدا می‌کند که تأثیری در تکامل وی و نقشی در سعادت واقعی‌اش ندارند؛ بلکه چه‌بسا مانع او از کمالش می‌شوند؛ به همین دلیل، نیاز به طبیبی روحانی، اعم از پیامبر یا شیخ مرشد یا استادی معلم پیدا می‌کند که او را هدایت کند» (ملاصدرا، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۳۴۹). به عبارت دیگر، بسیاری از انسان‌ها همواره در طول حیات با این پرسش مواجه بوده‌اند که راه رسیدن به سعادت کدام است؟ با اینکه در مدت حیات خود نیز همواره این پرسش را در ذهن دارند و همواره نیز به کنکاش ذهنی - درونی آن نیز پرداخته‌اند. حال اگر فهم راه سعادت، مسئله‌ای بدیهی و روشن نیست، ناگزیر بسیاری از انسان‌ها درباره چپستی، چرایی و چگونگی راه سعادت سؤال دارند. از این‌رو، هر انسانی که در مقام پاسخ به این پرسش آدمی سخن بگوید، به‌منزله یک معلم در حال ارائه دیدگاه است. مورتی ممکن است چنین پاسخ دهد که اگر کسی از منبع خارجی به دنبال یافتن سعادت باشد، از اساس، راه اشتباه را در پیش گرفته است؛ چرا که او باید با کنکاش درونی، خود به احداث

طریق پرداخته و حقیقتِ منحصر به فرد خود را بیابد. بنابراین، این ادعا که بگوییم بسیاری از انسان‌ها در طول حیات، راه سعادت را نیافته‌اند، در نتیجه باید معلمی وجود داشته باشد، باطل و نارواست؟ اما می‌توان به مورتی چنین پاسخ گفت که اگر شخصی یکسره منطبق بر توصیه مورتی عمل کند و بعد از مدت‌ها در یافتن راه سعادت و فهم حقیقت موفق نشود و ناگزیر درباره این روش مورتی خواهان توضیحات مبسوط شود، وظیفه چیست؟ بدون شک، مورتی به توضیح بیشتر روش خود می‌پردازد و ادعای اصلی خود را به تفصیل بیان می‌کند. حال اگر شخص دومرتبه موفق نشد و خواهان کمک مورتی شد، وظیفه چیست؟ بدون شک، مورتی به توضیح بیشتری می‌پردازد و این توضیحات را همواره تبیین می‌کند؛ چنان که فلسفه کتاب‌ها و سخنرانی‌های بسیار مورتی نیز همین بوده است؛ اما به راستی، توضیحات مبسوط مورتی به چنین شخص و پرسشگران دیگر، به مثابه ارائه یک طریق کلی قلمداد نمی‌شود؟ آیا کریشنا مورتی خود در قامت یک معلم ظاهر نشده است؟ آیا ارائه این توضیحات به منزله بیان یک راه از پیش تعیین شده نیست؟ به نظر می‌رسد پاسخ به این سؤالات، یکسره مثبت است.

۲-۲. وجود پارادوکس و تشبه امر

می‌توان از منظر منطقی نیز به تحلیل این ادعای مورتی پرداخت. وی معتقد است که حقیقت، فاقد حد و مرز است و از هیچ راه و مسیر تعیین شده‌ای نیز نمی‌توان به آن دست یافت. به همان نسبت، هیچ سازمان، سیستم و معلمی نیز نباید در خصوص هدایت و راهنمایی مردم ارائه طریق کند. این ادعا متضمن این معناست که هر انسانی برای رسیدن به حقیقت و سعادت، خود باید - مبتنی بر روش خویش - حقیقت را درک کند؛ به عبارت دیگر، برای دستیابی به حقیقت، هر انسانی باید به شکل یکسره فردی و با توجه به توانایی‌ها و ادراک منحصر به فرد اقدام کند. در واقع، هیچ روش ثابت و کلی برای رسیدن به حقیقت وجود ندارد؛ اما به راستی، آیا این ادعا خود یک روش کلی و از پیش تعیین شده برای دستیابی به حقیقت قلمداد نشده است؟ به دیگر سخن، تأکید مدام بر عدم پابندی به هر گونه باور و تعلیم سعادت‌گرا، خود به مثابه یک باور فراگیر تلقی نمی‌شود؟

در واقع، ادعای کریشنا مورتی متضمن این معناست که «من به کسی توصیه نمی‌کنم که برای رسیدن به حقیقت و سعادت، از چه طریقی پیروی کند؛ چنانچه هیچ معلم، سیستم، مذهب، دین، فلسفه و... نباید چنین کند؛ بلکه هر انسانی خود باید به ارائه و طی طریق پرداخته و به حقیقت و سعادت دست یابد». این ادعا حاوی دو جمله است: «هیچ شخص و سازمانی نباید برای فهم حقیقت ارائه طریق کند»؛ به این معنا که من نمی‌گویم - و هر انسان دیگری نیز نباید بگوید - که برای رسیدن به حقیقت، از چه راهی باید رفت؛ دوم اینکه «هر کسی باید طریق خود را برای رسیدن به حقیقت بییامد»؛ به این معنا که من می‌گویم برای رسیدن به حقیقت، باید خود بشخصه و بدون توصیه دیگران اقدام کنی. در واقع، جمله نخست مورتی متضمن این معناست که «من نمی‌گویم» و جمله دوم مورتی متضمن این معناست که «من می‌گویم»؛ حال آنکه این ادعا جامع بین نفی و اثبات بوده و از اساس،

باطل و لغو است؛ چرا که به تعبیر ارسطو، تناقض در قضایا عبارت است از اتفاق دو قضیه در موضوع و محمول و لواقع این دو و اختلاف در سلب و ایجاب، به نحوی که صدق هر یک، بذاته مستلزم کذب دیگری، و کذب هر یک مستلزم صدق دیگری باشد (ارسطو، ۱۹۸۰، ص ۱۰۶). این نکته نیز جای تأکید دارد که مبنای نظری تمام باورها و تعالیم مورتی بر اساس این ادعا قوام یافته بود؛ حال آنکه این ادعا خود مستلزم تناقض است.

چنان که گذشت، ما نیز معتقدیم سعادت‌گرایی نتیجهٔ بیش‌تری برآمده از حقیقت است و بر مبنای همان نیز مجموعه‌ای از تعالیم و دستورالعمل‌ها متصور می‌شود. انسان سعادت‌گرا توأمان به ارتقای کیفی بینش و روش - دستورالعمل‌ها - مبادرت می‌ورزد و پیوسته به لحاظ وجودی صیوروت می‌یابد، نقص‌ها و کاستی‌های وجودی خود را برطرف می‌کند و وجود خویش را کمال می‌بخشد تا در نهایت، سعادت برای او به ارمغان آید. حال در این رویکرد سعادت‌گرایانه، نقش معلم در تبیین راه و دستگیری سالک چگونه است؟ و آیا حضور یا فقدان استاد، یکسان قلمداد می‌شود؟

واقع امر این است که رسیدن به سعادت بدون وجود استاد و معلم، غیرممکن است؛ چنان که سرسپردگان تعالیم کریشنا مورتی نیز معتقدند که بدون باورها، تعالیم و دستگیری مورتی، دریافتی از حقیقت و سعادت نداشتند. اما فلسفهٔ نیازمندی انسان به معلم برای نیل به سعادت چیست؟ پاسخ این است که انسان نقص دارد و طبق آیهٔ کریمه، فقیر محض است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (فاطر: ۱۵)؛ ای مردم! شما به خدا نیازمندید و تنها خداست که بی‌نیاز و ستوده است». از این رو، اولاً تنها معلم واقعی خداست و هر معلم دیگری تنها به اعتبار و تفویض خداوند، معلم دانسته می‌شود؛ ثانیاً تمامی انسان‌ها حتی پیامبران الهی نیز دارای معلم‌اند، بلکه به معلم محتاج بوده‌اند؛ چنان که جبرئیل در مواردی برای پیامبر ﷺ به منزلهٔ معلم بود. البته این معلمی به معنای واسطه فیض بودن است و چنان که گذشت، تنها معلم حقیقی، خداست. ملاصدرا نیز می‌گوید:

اصل وجود و هستی و نیز درک آن، خیر و سعادت است؛ لکن از آنجا که حقیقت وجود، از نظر کمال و نقص دارای درجات و مراتب مختلف است، باید گفت هر موجودی که از لحاظ وجودی تمام‌تر و کامل‌تر باشد، از عدم خالص‌تر و سعادت‌مندتر است؛ در مقابل، هر موجودی که ناقص‌تر باشد، شر و شقاوت هم در آن زیادتر خواهد بود. در این راستا، در مرتبهٔ نخست، کامل‌ترین و اشرف موجودات، وجود باری تعالی است و در مرتبهٔ بعدی، موجودات مجردةٔ عقلیه، سپس نفوس انسانی قرار دارند. بنابراین، از آنجا که وجودها گوناگون و دارای درجات مختلف هستند، سعادت و لذت نیز که ادراک آن وجود است، مختلف است؛ و همان‌گونه که وجود قوای عقلیه از وجود قوای شهوی و غشی - که نفوس حیوانات را تشکیل می‌دهد - شریف‌تر است، سعادت قوای عقلیه برتر و لذت آنها کامل‌تر خواهد بود. بنابراین، هرگاه نفوس انسانی به کمال حقیقی و نهایی خود برسند، رابطه‌شان با بدن مادی قطع می‌شود و به همان حقیقت وجودی خود رجوع کرده، آن‌گاه به «قرب الی الله» می‌رسند و سرشار از بهجت و سرور می‌شوند. این سرور، قابل مقایسه با هیچ لذات حسی نیست؛ زیرا اسباب این لذت، قوی‌تر، کامل‌تر، بیشتر و برای نفس ملازم‌تر است (ملاصدرا، ۱۳۷۸، ص ۹).

در خطبه نخست نهج البلاغه از امام علی علیه السلام نقل شده است که انبیا برای شکوفاسازی عقول دفینه انسان‌ها آمده‌اند: «و یثیروا لهم دفائن العقول»؛ چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة» (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۸، ص ۱۷۷). این حدیث، متضمن این معناست که وجود هر انسانی مملو از استعداد‌های متنوع است؛ و بر همین اساس نیز سعادت راه به تعبیر ملاحظه‌شده، به معنای هر آنچه می‌دانیم که وجود انسان را کامل می‌کند و استعداد‌های او را به فعلیت می‌رساند (ملاحظه‌شده، ۱۳۷۰، ص ۳۹۷). از این رو، انبیا به‌منزله بزرگ‌ترین معلمان تاریخ، برای شکوفاسازی عقول انسان‌ها آمده‌اند تا معدن وجودی انسان را استخراج کنند و آدمی را برای نیل به کمال و فعلیت یافتن استعدادها یاری دهند.

بنابراین، لزوم وجود معلم برای تبیین حقیقت و ارائه طریق سعادت، ضروری است؛ اما معلم واقعی در نحوه ارشاد انسان‌ها، به تمایز در توانایی‌ها، استعدادها، ویژگی ذاتی و نقایص اختصاصی افراد نظر دارد؛ چرا که هر فردی دارای ویژگی‌ها و استعداد‌های منحصر به فردی است و سعادت نیز مسیری برای استکمال وجود انسان و شکوفایی استعداد‌های اوست؛ چرا که «هرگاه ماده مستعد قبول فیض متفاوت باشد، دریافت و عطیه، برحسب اختلاف افراد، متفاوت خواهد بود. خداوند، دائم‌الفیض و واجب‌الوجود من تمام جهات است؛ لکن ماده کثیف، طلب فیض و عطا را جز به اندازه استعداد خود نمی‌پذیرد» (موسوی خمینی، ۱۳۷۰، ص ۸۲). بنابراین، این نکته که هر انسانی برای استکمال استعدادها و فعلیت بخشیدن به آنها محتاج روشی منحصر به فرد است، موجب ابطال ضرورت معلم - به این معنا که معلمین همواره مسیر کلی و تعیین‌شده را ارائه می‌دهد - نیست؛ به عبارت دیگر، اینکه هر انسانی برای رسیدن به حقیقت و سعادت، مسیر منحصر به فردی دارد و خود او نیز باید در مسیر اختصاصی حرکت کند و اینکه حتی حقیقت هر فردی می‌تواند متفاوت و اختصاصی باشد، مستلزم نفی استاد و راهبر واحد نیست. در واقع، کریشنا مورتی به اشتباه این نکته را پیش‌فرض انگاشته است که همواره هر استاد، مسیر واحدی را برای رسیدن به کمال توصیه می‌کند. در حالی که اگر استاد به‌راستی استاد باشد و به معرفت حقیقی و سعادت واقعی دست یافته باشد، با نظر به نفوس متعدده، برای هر یک نسخه جداگانه می‌پیچد. حال آنکه به‌نظر می‌رسد، مورتی از این مهم، غفلت کرده و در این باره دچار خلط شده است.

در واقع، معلمین بزرگ طبق رویکردی واحد به ارائه باورها و تعالیم واحد می‌پردازند؛ اما در مقام پرورش سالکین، به ویژگی‌های ذاتی و نقایص درونی آنها توجه کرده، برای هر شخصی دستورالعمل منحصر به فرد صادر می‌کنند؛ چنان که در کلام معصومین علیهم السلام با توصیه‌هایی مواجه می‌شویم؛ نظیر اینکه افضل عبادات صدق است؛ افضل عبادات نماز است؛ افضل عبادات نیکی به والدین است؛ افضل عبادات روزه است؛ افضل عبادات ذکر خدا و استغفار است و... در میان انبوهی از این توصیه‌ها، به راستی افضل عبادات کدام است؟ بنا به ویژگی‌های ذاتی، افضل عبادات برای هر سالکی متفاوت است؛ هرچند که تمامی توصیه‌های یادشده عبادت‌های ارزشمندی‌اند. در واقع، امامان معصوم با توجه به احاطه وجودی که بر ویژگی‌های نفسانی سالکین داشته‌اند، افضل عبادات را به آنها

توصیه کرده‌اند. از این‌رو، افضل عبادات برای شخص، نیکی به والدین است؛ چرا که عدم نیکی به والدین برای آن شخص - طبق شرایط اختصاصی‌ای که داشته است - به‌منزله‌مانعی در برابر سلوکش قلمداد می‌شود؛ و برای شخص دیگر، افضل عبادات ذکر خدا و استغفار.

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد که در باورهای مورتی تضاد و دوگانگی وجود دارد؛ یعنی تضادی آشکار میان تئوری‌های او و آنچه در عمل و در قالب گردهمایی‌ها، سخنرانی‌ها و کلاس‌هایی که برگزار کرده است. نکته جالب، آخرین اظهارات مورتی درباره خود و تعلیم به‌جامانده از خویش است. وی در نه روز باقی‌مانده از حیات خود می‌گوید:

دیگر چنین کالبدی یافت نخواهد شد. در ضمن، هیچ شعور و خردی این‌چنین والا و برین، در کالبد جسمانی شروع به فعالیت نخواهد کرد... مردم همه وانمود خواهند کرد که دوباره قادر هستند با این «آگاهی و شعور خردمندان» وارد ارتباط شوند؛ اما بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ مگر آنکه شاید بر اساس تعلیمات و آموزش‌های به‌جا مانده عمل کنند؛ اما هیچ‌کس موفق به این کار نمی‌شود. هیچ‌کس! هیچ‌کس نتوانست بر اساس این تعلیم زندگی کند. بنابراین، دیگر حرفی باقی نمانده (میشل، ۱۳۷۶، ص ۱۲۵).

با توجه به اشکالات وارده بر ایده مورتی، دیگر ادعاهای او که بر بنیاد آن ایده قوام یافته‌اند نیز دچار تزلزل می‌شود. وانگهی، دیدگاه کریشنا مورتی در نقد باورهای معنوی، ادیان و مذاهب نیز کلی است و تعلیم و آموزه‌های خود او را نیز دربر می‌گیرد؛ چرا که مجموعه باورها، تعلیم، کتاب‌ها و سخنرانی‌های او نیز در قالب یک سیستم فهم می‌شوند و سیستم او نیز مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها را توصیه می‌کند. از این‌رو، سیستم او نیز مجموعه‌ای در کنار مجموعه‌های دیگر است؛ چنان‌که مؤسسه و تعلیم او نیز جنبش دینی قلمداد می‌شود؛ در کنار صدها جنبش نوپدید دینی دیگر. البته می‌توان جهان‌بینی و به‌ویژه ایدئولوژی‌های هر سیستم دینی یا غیردینی را به‌شکل جزئی طرح کرد و به بررسی و نقد آن پرداخت. البته این روش منطقی است که کریشنا مورتی به آن تن نداده است.

منابع

نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ترجمه محمد دشتی، قم، حضور.

ارسطو، ۱۹۸۰م، *منطق ارسطو*، ترجمه عبدالرحمان بدوی، بیروت، دارالقلم.

بلاو اوپلین، ۱۳۷۶، *یادمان یکصدمین سالروز تولد کریشنامورتی*، ترجمه مهدی چراچه‌داغی و زهره فتوحی، تهران، البرز.

طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۷۲، *تفسیر المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۷، *الکافی*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الإسلامی.

ملاصدرا، صدرالدین محمد، ۱۳۷۰، *شرح اصول کافی*، تهران، مؤسسه مطالعات فرهنگی.

_____، ۱۳۷۸، *تفسیر قرآن*، ترجمه محمد خواجوی، قم، بیدار.

_____، ۱۴۱۰ق، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الاربعه*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

مورتی، کریشنا، ۱۳۷۶الف، *زندگی پیش‌رو*، ترجمه پیمان آزاد، تهران، صدای معاصر.

_____، ۱۳۷۶ب، *تار و بود اندیشه*، ترجمه رضا ملک‌زاده، تهران، میترا.

_____، ۱۳۷۸الف، *حقیقت و واقعیت*، ترجمه حبیب‌الله صیقلی، تهران، میترا.

_____، ۱۳۷۸ب، *شادمانی خلاق*، ترجمه محمدجعفر مصفا، تهران، صفی علیشاه.

_____، ۱۳۸۲الف، *رهایی از دانستگی*، ترجمه مرسته لسانی، تهران، بهنام.

_____، ۱۳۸۲ب، *مدیتیشن*، ترجمه حبیب‌الله صیقلی، تهران، میترا.

_____، ۱۳۸۲ج، *ضرورت تغییر*، ترجمه رضا ملک‌زاده، تهران، میترا.

_____، ۱۳۸۳، *تعالیم کریشنا مورتی*، ترجمه محمدجعفر مصفا، تهران، قطره.

_____، ۱۳۸۴، *فراسوی خشونت*، ترجمه محمدجعفر مصفا، تهران، قطره.

موسوی خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۷۰، *انوار الهدایة فی التعلیقة علی الکفایة*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.

میشل، پیتر، ۱۳۷۶، *کریشنا مورتی راز سر به مهر*، ترجمه فریده مهدوی دامغانی، تهران، تیر.

Murti, Krishna, 1995, *The Book of Life: Daily Meditations with Krishnamurti*, New York: harper Collins.

_____ , 1992, *On God*, New York: harper Collins.

_____ , 1991, *Meeting Life: Writings and Talks on Finding Your Path Without Retreating from Society*, New York: harper Collins.